خرد ستیزی در صوفیه

مؤلف: حسن شامیان[1]

استاد راهنما: استاد دکتر مهدی محقق[2]

چکیده

آنچه این مقاله در راستای آن می‌کوشد تشریح رابطه‌ی تصوّف و خردورزی است، ظاهراً صوفیه جدالی همیشگی با جریانهای فکری مبتنی بر خردگرایی داشته‌اند و این موضوعی آشکار در متون نظم و نثر صوفیه به شمار می‌آید، اما ریشه‌های این تضادّ و نیز بررسی تفاوتهایی که در آرای صوفیه در مواجهه با تعقّل به چشم می‌خورد از نکاتی است که قابل کنکاش و جالب توجه می‌باشد؛این تعارضات را در دو محور کلی می‌توان پی گرفت ابتدا سیر تحول فکری این جریان در دوران خود در طی قرون متمادی و سپس تفاوتهای عمیق که مابین خواص صوفیه و عوام این گروه وجود داشته، به گونه‌ای که شیوه و طرز نگرش این دو گروه در خردستیزی اگرچه در ظاهر شبیه هم ولی در محتوا و درونمایه تفاوتی آشکار دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلید واژه: صوفیه، عقل و استدلال، خردستیزی، وحدت وجود، فلسفه‌ی اشراق

---

۱ – نشانی مولّف: دانش آموخته‌ی دوره دکتری ادبیات فارسی ،Hassan.shamyan@gmail.com ایران

۲ – نشانی استاد: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، استاد دانشکده علوم انسانی، ایران

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۷۳ ◇◇◇

می‌خوانند و دعوی دارند که علم آنها بلا واسطه است (زرین کوب، ۱۳۸۵ ج:۲۱).

ابن جوزی همچنین در شرح حال صوفیه در «ذکر تلبیس ابلیس علی الصوفیه فی ترک التشاغل بالعلم » می‌گوید: بر بساط بطاعت نشسته و در تاریکی هوا جس نفس فرو رفته‌اند،بعضی از صوفیه در ذمّ اهل علم کوشیده، اشتغال به علم را تلف کردن وقت پنداشته‌اند و مدعی شده‌اند علوم صوفیه بلا واسطه است، علم شریعت را «علم ظاهر» و هواجس نفسانی خود را «علم باطن» نامیده‌اند و گفته‌اند که علم باطن سرّ الهی است که خداوند به قلوب اولیاءخود می‌افکند، وقتی در محضر بایزید بسطامی سخن از راویان حدیث می‌رفت بایزید گفت:بینوا مردمی بوده‌اند که علم خود را مرده از مرده اخذ کرده‌اند در حالیکه ما علم خود را از زنده‌ی جاویدان اخذ کرده‌ایم (قاسم غنی، ۱۳۶۶ :۵۱۳)

ابن جوزی همچنین می‌گوید: بعضی از صوفیه که مشتغل به علم بودند دست به نوشتن زدند ولی شیطان به آنها چنان القا کردکه مقصود از علم « عمل » است، بنابراین احتیاجی به کتاب و دفتر نیست و آنها کتب خود را از میان بردند یعنی در خاک مدفون ساختند یا به آب ریختند از جمله احمد بن ابی الحواری کتب خود را به دریا ریخت و گفت:ای علم از باب تحقیر و استخفاف ترا غرق نمی کنم بلکه درطلب تو بودم برای اینکه به راهنمایی تو به خدا راه پیدا کنم و چون این نتیجه حاصل شد دیگر از تو بی نیاز شدم و شبلی می‌گفته: «کسی را می‌شناسم که وارد صوفیه نشد مگر آنکه جمیع دارایی خود را انفاق کردو هفتاد صندوق کتاب را که به خط خود نوشته و حفظ کرده و به چندین روایت درست کرده در این رودخانه‌ی دجله که می‌بینید غرق کرد» (همان: ۵۱۴-۵۱۳) از جمله حکایاتی که ابن جوزی در این موضوع نقل می‌کند،یکی این است که یکی از صوفیه موسوم به ابوسعید الکندی در خانقاهی منزل داشت و در جمع دراویش به سر می‌برد و گاهی در نهان به درس حدیث می‌رفت، روزی در

۱۷۵ ◇◇◇

و می‌میرد، بی آنکه در روز رستاخیز جان‌ها بر انگیخته شوند و تن‌ها محشور گردند (حلبی،۱۳۸۲:۲۴و۲۳) بر، ما حرجی نخواهد بود اگر بگوییم که غزالی فلسفه را خواند و بر ضد آن بیرق سر پیچی و نافرمانی برافراشت، در حالی که علم مذکور مایه‌ی استواری فکر و سبب انتشار شهرت او بود و همین کار او، عامه را به طمع انداخت و جاهلان را جرأت داد که به تحقیر فیلسوفان بپردازند، و همین کار او تخم ناپاک این تقالید منفوری است که مایهٔ رنج بردن اندیشمندان آزاده در همه‌ی اقطار اسلامی – از آن زمان تاکنون – شده است (همان: ۳۴).

مولانا جلال الدین هم شخصیت بزرگ دیگری است که بارها و بارها به تحقیر اندیشه می‌پردازد – اگر چه مولانا بارها به ستایش آن هم پرداخته است – مولوی خیال کرده است که انگارها را به یک سوی انداخته و از اندیشه بری شده است، او پر از انگارهاست و اندیشه را پیوسته در بیزاری از عقل بکار می‌اندازد (دشتی،۱۳۶۲: ۳۸)

در مثنوی ابیات فراوانی وجود دارد که بیانگر خردگریزی مولانا و تضاد او با علوم رایج در آن دوره می‌باشد و علما را گمراه و نادان می‌شمارد:

صد هزاران فضل دانـد از عـلوم — جـان خـود را می‌نـداند آن ظلوم
داند او خاصیّت هـر جـوهری — در بیـان جوهر خـود چون خری
که: «هـمی دانم یجوز و لا یـجوز» — خـود ندانی تو یـجوزی یا عجوز!
این روا و آن نـاروا، دانی ولیـک — تـو روا یا ناروایـی؟ بـین تو نیک
قیـمت هر کاله می‌دانی تو چیست — قیـمت خود را ندانی، احـمقی است
سـعدها و نحـس‌ها دانسته‌ای — ننـگری سَـعدی تو یا نا شسته‌ای ؟
جـان جمله عـلم‌ها این است این — که بـدانی مـن کـی ام در یَوْمِ دین؟

(استعلامی،۱۳۷۲، دفتر سوم:۱۲۵)

۱۷۷ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۷۹ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۸۱ ◇◇◇

غزالی که استاد بی مانند نظامیه بغداد و ملقّب به حجت الاسلام بود،بعد از آنکه به اوج شکوه و عظمت علمی و اجتماعی در بغداد رسید و در علوم دینی سر آمد اقران شد – تا به جایی که به خلیفه عباسی بسیار نزدیک شد– امّا ناگاه در میان این همه هیاهو ندایی او را به جدایی از همه‌ی اندوخته‌ها کشاند، از ورای تمام دانشهای دینی و عقلی تصوف بود که خاطر وی را به خود می‌کشید سالها تأمل در کلام و فلسفه نشان داده بود که تمام آن دعویها اگر هیچ حاصل دارد هیاهوی بسیارست برای هیچ تا کی می‌توان این سکوت پر وقار اما آکنده از دروغ و فریب را تحمل کرد و به خاطر جاه و حشمت صدای انسانیت را ناشنیده گرفت؟ مدتها بود که این صدا درون وجدان وی انعکاس داشت (زرین کوب، ۱۳۷۳:۸۶)

سرانجام ابو حامد غزالی تحت تأثیر این اندیشه‌ها و افکاری که از مدتها پیش وجدانش را می‌آزرد و او را دچار عذاب عمیق روحانی کرده بود بغداد را ترک گفت بدون انکه مقصد بعدی‌اش را بداند و او نمونه‌ای بزرگ از افرادی بود که از بحث‌های علمی و درگیریهای کلامی و مذهبی، از یک طرف میان اشاعره و معتزله و باطینه و از طرفی دیگر مابین علمای دین و فلاسفه آزرده شده و تصّوف را مأمنی برای آرامش روحانی خود یافته بود

نمونه‌ای دیگر جلال الدین بلخی خداوندگار شورو عرفان است که پس از رسیدن به اوج شهرت در علوم دینی و مباحث کلامی زمانی که حلقه‌ی درسش مملو از مشتاقان علوم دینی بود و در نهایت شهرت علمی و اجتماعی به سر می‌برد در برخورد با شوریده‌ای آواره (شمس تبریزی) به ناگاه از درس و مدرسه دلزده می‌شود و با تلاش فراوان اطرافیانش و حتی بعد از گم شدن شمس، هرگز نتوانست شور بی نظیری که تمام وجودش را فرا گرفته بود رها کند و حتی در شیوه تدریس و زندگی‌اش تغییرات اساسی پدید آمد، به گونه‌ای که همه‌ی این قال و قیل علوم ظاهری و بقول خودش

۱۸۳ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۸۵ ◇◇◇

شرایط ایجاد شده و روح یأس و نا امیدی که همه‌ی کشور را در برگرفته بود تصوّف تنها آرام بخش روح بسیاری از آنانی بود که از آلام و آسیب‌های روزگار دردمند بودند در چنین شرایطی تنها علاوه بر اینکه در فضای جامعه هیچ گونه امکانی برای رشد و تعالی خرد و استدلال وجود نداشت، بلکه کاملاًبرخلاف آن شرایط برای نشر اندیشه دنیا گریزی و انزوا و خرد ستیزی مهیا شده بود و از طرف دیگر میزان علم و دانش افرادی که در خانقاهها به سر می‌برند به سطح قابل توجّهی کاهش یافت و قطعاًاینان برای ادامه حیات خود ضدیّت با بحثها و محافل استدلالی را اساس کار خود قرار دادند.

۵- یکی دیگر از دلایل مهم برای خردستیزی صوفیه این است که اساساً خلاف فلاسفه و حکما که با تکیه بر عقل و استدلال می‌خواهند به حقیقت دست یابند، عرفا اصولاًدر این راه بر «ذوق» و«اشراق» و «وصول» و«اتّحاد» تکیه دارند و عقل و استدلال را کاملاًناتوان فرض می‌کنند و پای استدلالیون رابرای رسیدن به حقیقت کاملاً ناتوان می‌دانند.

به قول شهید مطهری قدس سره: «عرفان در این بخش خود مانند فلسفه‌ی الهی است، که در مقام تفسیر وتوضیح هستی است. و همچنان که فلسفه‌ی الهی برای خود موضوع، مبادی و مسائل معرفی می‌کند عرفان نیز موضوع و مسائل و مبادی معرفی می‌نماید. ولی البته فلسفه در استدلالات خود، تنها به مبادی و اصول عقلی تکیه می‌کند و عرفان مبادی و اصول به اصلاح کشفی را مایه‌ی استدلال قرار می‌دهد و آنگاه آنها را با زبان عقلی توضیح می‌دهد.

استدلالات عقلی فلسفی، مانند مطالبی است که به زبانی نوشته شده باشد و با همان زبان اصلی مطالعه شود. ولی استدلالات عرفانی مانند مطالبی است که از زبان دیگر ترجمه شده باشد یعنی عارف، لااقل به ادعای خودش، آنچه را با دیده‌ی دل و

۱۸۷ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۸۹ ◇◇◇

استوار است و فهم آن آشنایی با حکمت مشّایی و ذوق فطری و صفای ضمیر لازم دارد، حکمت اشراق، درصدد احیای فلسفه و حکمت خسروانی و فهلوی ایران باستان و حکمت یونان در عرفان و حکمت اسلامی بود. سهروردی خود را وارث دو سنت فکری یونانی و ایرانی و همه‌ی فرزانگان قدیم را شارح یک حقیقت معنوی می‌دانست، به عقیده سهروردی نور محمّدی بر حقیقت ملکوتی پیام ادیان و حکمتهای پیشینیان – از حکمای یونان گرفته تا زردشت و حکمای فرس– دمیده و بار دیگر این حقایق را در اذهان روشن ساخته است؛ در حالی که نوری که مشاهده‌ی این حقایق را ممکن می‌سازد، همانا نور منبعث از وحی قرآنی است، حکمت اشراقی پیامی است به لسان رمز که درک آن، ذوق خاص می‌خواهد و خودشناسی و علم النفس، کلید درک این حکمت و بحث اساسی و حیاتی آن است (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۲۱)

شیخ معتقد است کسی که از حکمت ذوقی بهره‌ای نبرده و تنها به حکمت بحثی پرداخته باشد نباید و نمی‌تواند بهره‌ای از «حکمة الاشراق » و اندیشه هایش ببرد و معتقد است طالبان بحث خالص را، راه و روش مشائین شایسته تر است که ما را با او قواعد اشراق سخنی نیست (یثربی، ۱۳۷۰: ۳۰)

اما شیخ با وجود اینکه علوم ذوقی را اولویت می‌نهد امّا علوم بحثی را بعد از آن از در تقدّم قرار می‌دهد. و در نهایت همین اندیشه‌های ژرف وناب او موجب نفرت علمای قشری از او و قتلش گردید.

۲– شیخ محی الدین عربی معروف به ابن عربی، بی تردید کسی است که بیشترین سهم را در نشر و تدوین عرفان علمی داشته است به نحوی که او را باید بنیانگذار عرفان علمی دانست و اگر چه گرایشهایی از اندیشه وحدت وجود پیش از محی الدین وجود داشت امّا او با تألیف فصوص الحکم » به طور کامل اندیشه‌ی وحدت وجود– که ریشه آن به رواقیون باز می‌گردد– را در عرفان اسلامی گسترش داد. فصوص

۱۹۱ ◇◇◇

فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇